

جستارهایی در باب الیتسیم کلاسیک با تأکید بر آراء ویلفردو پاره تو

دکتر حسین رفیع*

سید محمدجواد قربی**

چکیده

جوامع بشری از نیروهای اجتماعی مختلفی سازمان می یابند که هر کدام دارای خصال و مولفه های مربوط به خویش هستند که بررسی هر یک از آنها در جای خودشان حائز اهمیت است. یکی از این نیروهای اجتماعی موثر در سطح جامعه، الیت ها می باشند. با وجود بحث های متنوع و گاهاً تحلیلی، تصویر کلیشه ای درباره ی رابطه نخبه و غیرنخبه به قوت خود باقی است و این نشان دهنده ی نیاز به بررسی های بیشتر در حوزه مسائل نخبه و نخبگی است. نظریه ها در گذر زمان، تغییر و تحولات بسیاری می یابند و نظریه ی الیتسیم هم از این قاعده مستثنی نیست و تغییراتی را پذیرفته است. اما آنچه در این مقاله مترصد بررسی آن هستیم، نخبه گرایی (الیتسیم) کلاسیک می باشد که مهد آن ایتالیا می باشد و در آراء و نظرات اشخاصی چون ویلفردو پاره تو، گائاتنا موسکا و روبرت میخلز مشاهده می شود. این مقاله با هدف توسعه ای از طریق مطالعات

* استادیار و عضو هیأت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه مازندران، ایران

** دانش آموخته علوم سیاسی دانشگاه مازندران

موردی درصدد بررسی مفهوم الیت و آراء یکی از مهمترین نظریه پردازان این جرگه، یعنی "ویلفردو پاره تو" می باشد.

واژگان کلیدی: الیتسم، ویلفردو پاره تو، نخبه گرایی کلاسیک، قانون آهنین الیگارشی، گردش نخبگان.

مقدمه

جایگاه نیروهای اجتماعی، در مطالعات اجتماعی به اندازه‌های است که برخی چون آلموند، وظیفه جامعه‌شناسی سیاسی را کشف، توصیف، طبقه‌بندی، تحلیل ساختار، تحلیل پویایی و نقش این نیروها می‌دانند که رابطه‌ی میان نیروهای اجتماعی و زندگی سیاسی، رابطه‌ی پیچیده است و مقولاتی مانند قدرت، نفوذ، تأثیر، نقش، آمریت، شأن و منزلت را دربرمی‌گیرد. این رابطه معمولاً به عنوان فرایند سیاسی قابل بررسی است (Tawney, 1931, 222).

یکی از این نیروهای اجتماعی در فرایند سیاسی، الیت‌ها هستند. از این رو بررسی آنها به عنوان نیروهای اجتماعی موثر اهمیت دارد. اما الیتسم در بررسی‌های جاری چه نقش و جایگاهی دارد؟ این باور که شخصیت‌های بزرگ و نیرومند تاریخ را می‌سازند و سرچشمه دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی هستند باورتازه‌ای نیست ولی با اینکه این اعتقاد در گذشته گسترده‌تر و ریشه‌دارتر از زمان کنونی بود، کمتر به صورت اندیشه علمی و منظم تبیین شده است.

چنان که «سی. رایت. میلز» (1956) استدلال می‌کند، مسأله وجود نخبگان را به توجه به جوامع صنعتی مدرن، به سختی می‌توان مورد بحث و مشاجره قرار داد. آنچه تناقض‌آمیزتر به نظر می‌رسد، معنای سیاسی این ملاحظه و دلایل این تفاوت‌ها است. با ساده‌تر کردن برخی مسائل، می‌توان گفت که از نظرتاریخی، در بحث توزیع قدرت، سه مدل اصلی مورد استفاده قرار گرفته است: نظریه پردازان نخبه‌گرا که تقسیم اصلی سیاسی را میان صاحبان قدرت سیاسی و بقیه می‌بینند، مارکسیست‌ها که تقسیمات سیاسی و اجتماعی

را به عنوان بازتاب تقسیمات اقتصادی دانسته و طبقات را به عنوان عوامل سیاسی اصلی تلقی می‌کنند و کثرت‌گرایان که تقسیمات میان نخبگان و توده‌ها را تنها، به عنوان یکی از مجموعه خطوط نامتقارن تقسیم در درون جامعه نگاه می‌کنند، این بحث را به شکلی دیگر می‌توان چارچوب بندی کرد؛ آیا در جوامع صنعتی مدرن، تنها یک گروه حاکم وجود دارد؟ اگر وجود دارد ویژگی‌های آن چیست؟ (تنسی، 1379، 140-139)

یکی از پاسخ دهندگان به این سوال‌ها، نخبه‌گرایی (الیتسم) است. اصل اساسی دکترین نخبه‌گرایی این است که تاریخ سیاست، تاریخ سلطه الیت است. بنابراین نظریه نخبه‌گرایی در تضاد با مفروضات اساسی لیبرالیسم غربی درباره موضوعاتی نظیر سیاست، سازمان حکومت و روابط مناسب میان دولت و جامعه قرار دارد، زیرا طبق گفته ی گائانوموسکا، همیشه طبقه ی اول و برتر بر طبقه ی دوم که اکثریت است برتری دارد (Mosca, 1939, 50)

بنابراین ماهیت هر جامعه (چه جامعه مبتنی بر اجماع باشد یا اقتدار، پویا باشد یا ایستا، صلح‌جو باشد یا توتالیتیر، مشروع باشد یا غیرمشروع) توسط ماهیت نخبگان آن تعیین می‌شود. علاوه بر این، اهداف هر جامعه توسط نخبگان آن تعیین و دست‌کاری می‌شود (مارش و استوکر، 1384، 360)

این مباحث مطرح شده، تا حدودی جایگاه و موقعیت نظریات نخبه‌گرایانه را در عرصه سیاست نشان می‌دهد و به عنوان یکی از تئوریهای معروف و مطرح در تئوریهای سیاسی و محیط آکادمیک نیازمند بررسی و کنکاش در باب نظرات الیتسم هستیم.

1- برخی ملاحظات مفهومی در باب الیت:

تاریخ اندیشه پیرامون جایگاه، عملکرد و وظایف نخبگان در جامعه به قدمت تاریخ فلسفه سیاسی است. این تفکر که جوامع بشری از نیروها و طبقات اجتماعی گوناگون تشکیل شده و حکومت می‌بایست در اختیار گروه‌های اجتماعی برتر قرار گیرد، حتی

در اندیشه های فلاسفه ی باستان وقرون وسطی مطرح شده است. بنابراین می بینیم که مفهوم نخبه به معنی نمایندگان خالق بر روی زمین یا گروه برتر اجتماعی و یا حکومت فضلا و یا طبقه ی حاکم در نوشته های بسیاری از فیلسوفان دیده می شود (عظیمی دولت آبادی، 1387، 29)

برای نمونه این اعتقادات در نوشته های افلاطون، سن سیمون، مارکس و خیلی دیگر از اندیشمندان سیاسی دیده می شود (ازغندی، 1385، 13) اما قدیمی ترین کتاب درباره ی موضوع نخبه به عنوان یک گروه ویژه اجتماعی، "جمهور" افلاطون است.

همه ی وقایعی که در ظرف ده سال آخر زندگی افلاطون روی داد، امید پایدار او را به پروردن و یافتن کشورداران فیلسوف نشان می دهد. نتیجه اعتقادش، ضرورت حکومت خواص یا برجستگان (Elitism) بود و حکومتی را که در دست توده مردم باشد زیان آور می دانست. دلیل ساده ی او این بود که راهنمایی و اصلاح چندتن آسانتر از راهنمایی و اصلاح توده مردم است و چون حکومت در دست یک تن باشد، کار آسان تر است. زیرا برای رستگار کردن کشورهمین اندازه کافی است که آن یک تن را فلسفه آموخت و به راه راست آورد (عنایت، 1386، 35).

مفهوم الیت که به رغم ابهام و داشتن معانی مختلف، در مطالعات سیاسی رواج یافته است. مفهوم نخبگان یا سرآمدان، ترجمه واژه «Elite» است (Laswell and Kaplan, 1950, 202) خود واژه الیت از کلمه لاتینی الیگره (eligere) به معنای برگزیده گرفته شده است.

برای اینکه مفهوم این واژه بهتر روشن شود، بایستی به طور خلاصه به سابقه ی تاریخی آن مراجعه نمود؛

در زبان عام قدیم، الیت به گروه اندک که جایگاه ویژه ای از نظر آداب و سنن، مقام روحانی و رفاه اجتماعی کسب کرده بود، معنا می شد و در همین رابطه نیز مقصود

از "ارزش نخبگی"، تمام امتیازاتی بود که طبقه ی رهبری و حاکم قبل و در شروع جامعه ی بورژوازی از آن بهره مند بودند. همچنان که از نظر سلسله مراتب در جامعه از بالاترین موقعیت ها برخوردار بوده و رهبری سیاسی نیز در اختیار همین طبقه قرار می گرفت. ولی در این بین مفهوم این واژه متحول شده و اندیشمندان سیاسی، الیت را به صورت بی طرفانه مورد ارزیابی قرار می دهند.

امروزه مرکز ثقل بحث درباره الیت، ساختار، وظیفه و عملکرد نخبگان سیاسی است قدرت آنها در یک نظام اجتماعی دموکراتیک مبتنی بر قانون اساسی به عنوان اشتقاقی از حاکمیت و استقلال ملی توجیه و تعریف می شود. امروزه نخبگان سیاسی به عنوان گروه های موظفی که انتخاب شده و بدین صورت به طور قانونی مشروعیت پذیرفته و به این امر برگزیده می شوند، تعریف و تفسیر می شوند. البته باید توجه داشت که در تعریف نخبگان همواره بر این اصل تأکید می شود که تنها وسایل اجبار جهت حفظ گروه نخبه کافی نخواهد بود، بلکه ابزارهای معنوی نیز برای استحکام آن لازم و ضروریست و در این مورد نظریه پردازان نوین علم سیاست نیز متحدالقول هستند (صلاحی، 1386، 21-22)

ماکیاولی در یک مفهوم کلی تمام فرایندهای اجتماعی را به واقعیت اساسی تفاوت میان نخبگان و غیر نخبگان ربط می داد و از این رو همه نظریه پردازان عمده الیتسم مانند پاره تو، موسکا، میخلز و سورول تحت تأثیر اندیشه های او بوده اند. ماکیاولی در واقع مفهوم "الیت" را به مفهوم گروه حاکمه ای تلقی می کرد که اراده و مردانگی لازم را برای پاسداری از مبانی قدرت خود آشکار می سازد. در واقع مفهوم الیت در کشورهای مختلف و سنت های سیاسی مختلف به معانی گوناگون به کاررفته است. چنان که گئورگ لوکاخ می گفت:

موضوع الیت ها به ویژه ها در مفهوم دوم آن که بار اخلاقی و ارزشی دارد بیشتر در کشورهایمانند ایتالیا و آلمان مورد توجه بوده است که سنت دموکراتیک ضعیفی داشته

اند. در این گونه کشورها مفهوم الیت بودن موجب تحریک احساسات می شده و نظام‌های فاشیستی نیز از چنین مفهومی بهره می بردند. برعکس در کشورهایی مانند فرانسه و انگلستان که دارای تجربه ی دموکراتیک زودرسی بودند، مفهوم الیت بیشتر به معنایی فاقد وجوه ارزشی و اخلاقی به کاررفته است. مثلاً هارولد لاسول نویسنده ی انگلیسی گفته است: صاحبان نفوذ کسانی هستند که از آنچه می توان به دست آورد، قسمت عمده را به دست آورده اند. آنان که بخش عمده را به دست می آورند الیت هستند، بقیه توده مردم را تشکیل می دهند (بشیریه، 1386، 67).

تفاوت میان الیت و طبقه ی اجتماعی نیز مجادلاتی برانگیخته است. برخی برآن هستند که پایگاه اجتماعی الیت معمولاً وسیع تر از پایگاه اجتماعی طبقه ی اجتماعی مانند اشرافیت موروثی است و در مطالعه ی الیت ها، همواره باید به تحرک اجتماعی توجه داشت. به این معنا، الیت با طبقه ی اجتماعی تفاوت اساسی دارد. به نظر بیشتر نویسندگان معاصر مفهوم الیت را باید صرفاً در مورد گروه حاکمه جامعه ی نو به کار برد. به این معنا که حکومت طبقه که مبتنی بر مالکیت و وسایل تولید بوده است جای خود را به حکومت الیتی داده است که قدرتش ناشی از توانایی ها و دستاوردهای شخصی است نه ناشی از مالکیت. در این مفهوم، حکومت الیت مترادف با حکومت شایستگان (Meritocracy) است و هر جامعه ای که در آن امکان پیشرفت شخصی وجود داشته باشد دارای خصلتی الیتیستی است (بشیریه، همان، 68).

پس می توان ادعا داشت که لغت نخبگان به معنای بزرگان، صاحبان فکر، شخصیت و توانایی های وسیع فکری و سازماندهی می باشد. نخبگان تقسیم به دو گروه کلی می شوند: نخبگان فکری و نخبگان ابزاری. نخبگان ابزاری صاحب قدرت سیاسی و اقتصادی هستند و نخبگان فکری افرادی هستند که اندیشه، فکر، روش های بهینه، تئوری، آینده نگری و دوراندهی تولید می کنند و روش های عقلایی تحقق اهداف را مشخص می کنند.

با وقوع انقلاب‌های ضد اشرافیت در اواخر قرن هجدهم و سراسر قرن نوزدهم که سیمای سیاسی اروپا و سپس جهان را دگرگون ساخت، مسئله‌ی نخبگان حاکم، منشأ اعتبار آنها و راه‌های جایگزینی شان، صورتی امروزی به خود گرفت. علیرغم گذشت حدود دو قرن از تأسیس اولین حکومت دموکراتیک مدرن، مفاهیم و مقولات مهمی که در آنها به موضوع نخبگان و جامعه می‌پردازد تغییرچندانی نکرده‌اند و همچنان مباحث مناقشه‌برانگیز جامعه‌ی علمی و سیاسی روز می‌باشد. چرا که به جرأت می‌توان گفت هیچ نظام سیاسی وجود ندارد که در آن منابع سیاسی به طور برابر توزیع شده باشد. به طور کلی گروه نخبه همیشه از قابلیت‌های خاصی در راهبرد جامعه برخوردار بوده و بستر جامعه نیز متمایل به ظهور و عملکرد آنان در جامعه می‌باشد (عظیمی دولت‌آبادی، 1387، 30) با این مبحث ما به سوی گونه‌های متفاوت‌الیت‌ها رهنمون می‌شویم.

2- تیپولوژی الیت‌ها (نخبگان):

اهمیت عامل شایستگی در به قدرت رسیدن گروه حاکمه در جوامع سنتی را نیز نباید نادیده گرفت. از این رو شاید نتوان مفهوم الیت را به نوع خاصی از جامعه محدود کرد. در این رابطه برخی از صاحب‌نظران میان سه دسته از الیت‌ها تمیز داده‌اند: الیت‌هایی که برحسب معیارهای سنتی یا عقلانی دارای شایستگی بوده و برحسب توانایی‌های فردی به قدرت می‌رسند.

الیت‌هایی که به منظور انجام برخی کار ویژه‌های اجتماعی به صورت عقلانی تشکیل می‌شوند.

والیت‌هایی که بر اساس دلایل احساسی یا فایده‌گرایانه نقش نمایندگی به آنها واگذار می‌گردد. مثلاً کسانی که در نظام‌های پارلمانی به نمایندگی انتخاب می‌شوند صرفاً و لزوماً به حکم شایستگی و مهارت به مناصب مربوطه دسترسی پیدا نمی‌کنند (بشیریه، 1386، 68)

نویسندگان دیگر هم از انواع گوناگونی از الیت ها سخن گفته اند. مثلاً تام با تامور نویسنده ی انگلیسی از سه دسته الیت، یعنی روشنفکران، مدیران صنعتی و کارمندان عالی رتبه در جوامع صنعتی مدرن به عنوان الیت های برجسته سخن می گوید. به نظر او هیچ یک از این الیت ها امکان و توانایی آن را ندارند که به الیت واحد حاکمه تبدیل شوند زیرا فاقد انسجام و همبستگی درونی لازم هستند. در صورتی که الیت قدرت از طبقه بالا مجزا باشد می توان گفت که دولت به میزانی از استقلال دست یافته است. برعکس در صورتی که الیت قدرت و طبقه بالا متداخل و یا منطبق با یکدیگر باشند این استقلال کاهش می یابد (همان، 69-68)

در یک دسته بندی که توسط دارندورف صورت گرفته است وی الیت ها را به هفت دسته تقسیم می کند که عبارتند از: رهبران سیاسی، رهبران اقتصادی، روحانیون، برجستگان علمی، رهبران وسایل ارتباط جمعی، برجستگان ارتش، برجستگان دستگاه قضایی در مجموع چهار الیت عمده تمیز داده شده اند:

1- الیت سیاسی

2- الیت اقتصادی

3- الیت نظامی

4- الیت فکری.

ویلفردو پاره تو معتقد است برای بررسی مسئله تعادل اجتماعی، تقسیم طبقه نخبگان به دو طبقه ی فرعی سودمند خواهد بود: یکی نخبگان حاکم، متشکل از افرادی که به طور مستقیم یا غیرمستقیم نقش قابل ملاحظه ای در حکومت ایفاء می کنند و دیگر نخبگان غیر حاکم مرکب از بقیه نخبگان. در کنار دسته بندی پاره تو، ماری کولابینسکا گروه نخبه را چنین تقسیم بندی نموده است:

«ما اینک گروه های مختلف افراد تشکیل دهنده ی نخبگان را برشمرده ایم. اینها را می توان به بسیاری شیوه های دیگر نیز طبقه بندی کرد. وی نخبگان را به دو بخش

تقسیم کرد؛

بخشی که آن را «M» می‌نامد و افرادی از نخبگان را دربرخواهد گرفت که سهمی در امر دولت و حکومت دارند و چیزی را تشکیل می‌دهند که شاید بتوان با کمی ابهام آن را طبقه حاکم نامید و گروه نخبه دیگر که «N» نام دارد که از باقی مانده ی نخبگان تشکیل خواهد شد وقتی که بخش M را از کل نخبگان کنار بگذاریم و به عبارتی آنها نخبگان غیر حکومتی هستند» (باتامور، 1381، 4)

3- دموکراسی و حاکمیت نخبگان:

در دموکراسی این عقیده وجود دارد که اکثریت حاکم است، اما حقیقت جز این است، زیرا حکومت یعنی اعمال سلطه بر افراد جامعه، و روشن است که مردم خود نمی‌توانند فرمان برانند.

"جان استوارت میل" معتقد بود مردمی که قدرت را اعمال می‌کنند همان مردمی نیستند که قدرت بر آنها اعمال می‌شود. رنه گنون معتقد بود که اگر دموکراسی را به عنوان حکومت مردم بر مردم تعریف کنیم، این تعریف خود مستلزم امری غیرممکن و محال حقیقی است. وی همچنین معتقد بود که در دموکراسی های معاصر، شعار حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش فریبی بیش نیست، گرچه در راستای این پندار و توهم، ارائه رای و انتخابات عمومی خلق شده است. وی حاکمیت را از آن اقلیتی می‌دانست که قادر است در پرتو تبلیغات، عقاید وافکار دیگران را در جهت خواست و منافع خود دگرگون سازد (گنون، 1372، 113)

موضوع حق حاکمیت مردم که جامعه بتواند برحسب اراده ی خود مقدرات خویش را به دست گیرد، تنها حرفی مؤدبانه است ولی حقیقت این است که با تعمیم حق رأی به عموم افراد، انتخابات معنای اولیه ی خود را ازدست داده است زیرا مردم گرفتار چنگال های قدرت های جدید، یعنی رهبران حزب، خواهند بود و این رهبران اراده ی

خود را با به کارگیری همه ی دستگاه های تبلیغاتی و تلقینات بر مردم تحمیل می کنند. نگاهی دقیق به دموکراسی نشان گر آن است که دموکراسی حاکمیت اکثریت مردم نیست، بلکه در واقع حکومت نخبگان است، منتها در نظام های حزبی دو گروه نخبه وجود دارند که هر از چندگاهی، یکی جای خود را به دیگری می دهد. شومپیتر، تنها امتیاز دموکراسی را رقابت نخبگان می داند یعنی دو گروه نخبه ی الیت بر سر قدرت با هم نزاع و رقابت می کنند و علاوه بر این، در عمل، قدرت در دست نخبگان است (نوروزی، 1380، 146-147).

به همین دلیل نظریه پردازان قدیم بر آن بودند که قدرت به دلایل مختلف متمایل به تمرکز در دست گروه یا الیت یا الیگارشی واحدی است. پس نگرش به الیتسیم کلاسیک ضروری می نماید.

4- الیتسیم کلاسیک:

اگر مکتب طبقاتی مارکسیسم را مدلی انتقادی در برابر تئوری های لیبرالیسم گروهی قرار دهیم، باید نظریه پردازان نخبه گرایی را بنا کننده ی مدلی انتقادی تسهیمی بدانیم که گروه های سیاسی دست راستی از لیبرال های قدیمی تر تا ایدئولوژی های فاشیستی را بنیاد گذارند.

این یک اتفاق تاریخی نبود که تئوری های نخبگان در یک کشوری چون ایتالیا با سابقه و گذشته ای طولانی می بایستی پایه ریزی و ارائه شود. اوضاع و احوال ایتالیا در بین دو جنگ جهانی و نظام پارلمانی ضعیف آن خاستگاهی مناسب برای نظریه پردازان حکومت نخبگان قرار گرفت. اگرچه این گونه نظریه پردازی بدون هیچ گونه تقسیم بندی نسبی بین انواع نخبگان ارائه می شود ولی به هر حال مشکلات بسیاری را برای انواع حکومت های پارلمانتری به وجود آورد (صلاحی، 1386، 22).

پیش از پرداختن به اشخاص و نظریه های آنها در حوزه ی الیتسیم، لازم است دسته

بندی‌هایی که در این خصوص وجود داشته را مورد بررسی قرار دهیم. مهمترین طبقه بندی پذیرفته شده از جانب نویسندگان کتاب‌های سیاسی، الیتسیم را به دو دسته تقسیم می‌کند. هرچند برای این طبقه بندی ملاک مشخص جداکننده‌ای ارائه نشده به طور کلی به عقیده‌ی مؤلفان، نظریات الیتسیم کلاسیک شامل سه محور اصلی است:

الف) اعتقاد به این که در هر حکومتی، قدرت در دست یک گروه اقلیت که تصمیمات عمده را می‌گیرند متمرکز است. این اقلیت ممکن است ذاتاً برتر از سایرین باشند یا نباشند.

ب) نفی تحلیل طبقاتی مارکس و ضدیت با مفهوم جامعه‌ی بی طبقه در مارکسیسم.

ج) ضدیت با دموکراسی به عنوان حکومتی که نه ممکن است و نه خوب. در این طبقه بندی، الیتسیم دموکراتیک اشاره به نظریه‌ای دارد که در آن سعی شده است تا چارچوب حکومت‌های لیبرال دموکراتیک معاصر را نظریه‌ی الیتسیم تلفیق گردد. همچنین در نظریات جدید، توجه بیشتری به نقش سیاسی طبقات بالای اقتصادی در جوامع صنعتی شده است.

بنابراین از سه محور یادشده، تنها محور مشترک الیتسیم کلاسیک و دموکراتیک، محور اول، یعنی تمرکز قدرت در یک گروه اقلیت است. مایکل راش درباره‌ی این محور مشترک، به نقل از یکی از نویسندگان می‌گوید: جان کلام نخبگان این است که در هر جامعه‌ای ممکن است اقلیتی وجود داشته باشد که تصمیمات عمده را در جامعه دربرمی‌گیرد.

همچنین بعضی از نویسندگان سیاسی برای تبیین کلیات دیدگاه الیتستی در مورد ساختارهای قدرت، همین الیگارشیک بودن رژیم سیاسی جوامع گوناگون را به عنوان محور اساسی این دیدگاه ذکر کرده‌اند (مصلح، 1385، 17-18)

بسیاری از مؤلفان سیاسی، تقسیم الیتسیم به دو دسته‌ی کلاسیک و دموکراتیک را به

طور مستقیم یا تلویحاً پذیرفته اند و به توضیح خاستگاه و محتوای هر دسته پرداخته اند. مثلاً در یک تعریف ارائه شده، خاستگاه الیتسیم در پوزیتویسم سیاسی قرن بیستم ذکر شده است که در آن آرمان های دموکراتیک و سوسیالیستی را خیالی و ناممکن می دانستند و اعتقاد داشتند که از لحاظ اثباتی، قدرت سیاسی همواره در دست اقلیت ها متمرکز است و سپس پیروان چنین مکتبی نخبه گرایان خوانده شده اند.

«شوارتس منتل» در عین حال که به طبقه بندی کلاسیک و دموکراتیک را پذیرفته، مجموعه ی نظریه پردازان دو دسته را، تحت عنوان «نخبه گرایان مدرن» از الیتسیم مدرن با جمهوریت افلاطون را در غیرآرمانی بودن این تفکرات می داند و اشاره می کند که نظریه پردازان مدرن دوست دارند حقایق را آنچنان که هست بیان کنند و مدعی کشف قوانین جامعه شناختی هستند (همان، 18-19)

در این راستا، الگوهای سرآمدانی یا نخبگانی توزیع قدرت سیاسی، بسیاری از ویژگی های رهیافت های کثرت گرایی را دارند. اما همه ی نظریه های سرآمدانی یک عنصر اساسی را می پذیرند که آنها را از کثرت گراها جدا و به نظرات مارکسیستی نزدیک می کند و آن این است که یک طبقه حاکم است و طبقه دیگر حکومت شونده. نظریات مطرح شده در بالا نشانگر این است که نظریه نخبه گرایی، نظریه ای انباشتی است که بر پایه سه ادعای عمده استوار است:

- اعتقاد به غیرقابل اجتناب بودن حکومت نخبگان و غیرممکن بودن لیبرال دموکراسی،

- انکار مفهوم اکونومیستی مارکسیسم به معنی این که اقتصاد تعیین کننده نهایی پویایی اجتماعی است،

- اعتقاد به استقلال بالقوه دولت از نیروهای اجتماعی و اقتصادی (ایوانز، 1384،

360)

بعد از آشنایی با این تقسیم بندی ها و معیارها در باب نخبه گرایی به بررسی آراء

نظریه پردازان الیتسم کلاسیک می پردازیم.

5- گائتانوموسکا و نظریه طبقه حاکم:

گرچه موسکا قبل از پاره تو، نظریه خود را ارائه داد و به یقین مورد استفاده پاره توهم قرار گرفت اما شهرتش از این بابت کمتر است. از موسکا سه اثر عمده بر جای مانده است که عبارتند از:

عناصر علم سیاست (1896)، رساله حقوق اساسی (1906) و تاریخ عقاید و مکتب‌های سیاسی (1933) (موسکا، 1377)

موسکا، جامعه شناس ایتالیایی نظریه ی سرآمدن را به طور منظم تری ارائه داد و در کتاب «طبقه حاکم» علیه نظریات سوسیالیستی که به سرعت در حال شیوع بود، به مخالفت برخاست. و معتقد بود که جوامع انسانی هرگز بدون سازمان سیاسی نمی توانند به حیات خود ادامه دهند و سازمان سیاسی الزاماً نابرابری های قدرت را به همراه دارد. موسکا نتیجه می گیرد که همیشه دو طبقه مردم وجود دارد: الف) فرمانروایان و

ب) فرمانبران.

به نظری طبقه ی حاکم همیشه از یک اقلیت تشکیل می شوند و این عده به شیوه های گوناگون خود را در مسند قدرت نگه می دارند. و این به آن دلیل است که؛ اولاً آنان خیلی متشکل هستند و در مقابل اکثریت توده های نامتشکل مردم از امتیازات عظیم تشکیل بهره می برند،

ثانیاً اینکه طبقه حاکم به قول موسکا با استفاده از «فرمول سیاسی» با نظریه هایی که نابرابری اجتماعی را توجیه می کند به توده های مردم تلقین می نمایند که برقراری وضع موجود و نابرابری های اجتماعی امری اجتناب ناپذیر است (ربانی و انصاری، 1385، 33)

موسکا تأکید می کند که قدرت سیاسی نه در دست یک نفر متمرکز بوده و نه در

اختیار همه شهروندان است بلکه شمار کمی این قدرت را در دست دارند و به عقیده وی هر اندازه اجتماع سیاسی پرجمعیت تر و بزرگتر باشد به همان نسبت گروه حکومت کننده کوچک تر و محدودتر است. این گروه حاکم مانند گروه نخبه می تواند باز یا بسته باشد. با این پیش فرض هر نظام سیاسی بیرون از تقسیم بندی میان حکومت کننده و حکومت شوند، برحسب باز یا بسته بودن گروه یا طبقه ی حاکم، شاید استبدادی یا دموکراتیک باشد. اگر طبقه حاکم را حکومت شوندگان انتخاب کنند، نظام سیاسی، نظام دموکراتیک است ولی با این همه درچنین نظام سیاسی نیز فاصله میان طبقه حاکم و حکومت شوندگان هست و این اختلاف ژرف است. موسکا از دشمنان جدی نظام دموکراسی است و سخت از آن انتقاد می کند، با این همه، پیرو نوعی از آزاد منشی است (ابوالحمد، 1384، 308)

موسکا در آغاز به شدت ضد دموکراتیک بود، اما بعداً اساس استدلال خود را تغییر داد و پذیرفت که بهترین شیوه بیان منافع در یک جامعه، که نخبگان باید به آن پاسخگو باشند و همین طور کنترل اقتدار مستبدانه بوروکراسی از طریق اقتدار آزادمنشانه یک مجلس نمایندگی، حکومت نمایندگی است.

با وجود این، موسکا در عقایدش سخت نخبه گرا باقی ماند: یک طبقه حاکم برای فراهم ساختن رهبری و انگیزاندن بقیه جامعه به خاطر منافع خود آن ضروری است. در واقع موسکا حق رای را به طبقات متوسط و بالا محدود می کرد، اما تصدیق می کرد که از نظر تاریخی برای معکوس کردن این روند در جهت حق رأی همگانی خیلی دیر شده است (راش، 1381، 68)

به نظر موسکا مبنای ضرورت حکومت نخبگان نیاز نظام اجتماعی به سازمان و برنامه ریزی واضح و روشن بوده و عملی شدن این مهم در گرو آن است که گروهی از نخبگان، سازماندهی و برنامه ریزی و نظارت بر اجرای آن را برعهده داشته باشند. تسلط نخبگان بر دستگاه عقلانی برنامه ریزی، موجب نظم و تمرکز قدرت در آنها می شود. به

نظراو، به واسطه ی قدرت و نظم، اجتماع به شیوه ی شکل گیری پایه ثابت نظم اخلاقی حول اهرم های قدرت نضج می گیرد (کلگ، 1383، 117)

البته موسکا به یکدست و یکپارچه بودن طبقه ی حاکم اعتقاد ندارد و تلاش می کند با تفکیک لایه های مختلف، رابطه ی توده و طبقه ی سیاسی و روابط قدرت در جوامع امروزی را بهتر توضیح دهد.

او در پائین بالاترین لایه از طبقه ی حاکم، قشر دیگری را مجزا می کند که از نظر تعداد بسیار وسیع تر از لایه فوقانی و در عین حال واجد ظرفیت های لازم برای رهبری جامعه است. بدون چنین طبقه ای، هیچ سازماندهی اجتماعی ممکن نیست. ثبات سیاسی نیز وابسته به سطح هوشی و اخلاقی و فعال بودن همین طبقه دوم است (Mosca, 1939, 404)

6- ربرت میخلز و نظریه قانون آهنین الیگارشی:

مهم ترین عقاید میخلز را می توان از لابه لای دو اثر مهم او یعنی "جامعه شناسی احزاب در دموکراسی های مدرن" (1911) و "فاشیسم و سوسیالیسم یک جریان سیاسی در ایتالیا" (1925-26)، مورد بررسی قرار داد.

میخلز همانند موسکا و پاره تو به دموکراسی بدبین بود. زمینه ی مطالعات میخلز در درجه ی اول، رابطه ی بین سازمان و سیاست است به عبارت دیگر او جامعه شناس سیاسی است که سازمان های توده را مورد مطالعه ی مستقیم خود قرار داده است (صلاحی، 1386، 30-31) و تأثیر این بررسی ها در خصوص سازمان، در پاراگراف اول کتاب جامعه شناسی احزاب سیاسی خودنمایی می کند، به شرح زیر؛

وجود دموکراسی بدون سازمان متصور نیست. این دیدگاه را می توان در چند کلمه به نمایش گذاشت. طبقه ای که در مقابل جامعه پرچم ادعاهای خاصی را بلند میکند و برآن است تا مجموعه ای از جهان بینی ها یا اندیشه هایی را به مرحله ی تحقق برساند که از

عملکردهای اقتصادی آن طبقه سرچشمه می‌گیرد، به ناچار محتاج به یک سازمان است. اعم از اینکه ادعاهای اقتصادی مطرح باشد یا سیاسی، سازمان تنها وسیله‌ای است که می‌تواند یک خواست یا هدف جمعی را متحقق سازد (میخلز، 1385، 21)

میخلز با بررسی اوضاع احزاب و سازمان‌های سیاسی آلمان و فرانسه و گردآوری شواهد تاریخی، تلاش کرد تا فرایند الیگارشیک شدن این نهادها را توضیح دهد اما با مطرح کردن قانون آهنین الیگارشی، نظریه اش را نه تنها به نهادها و سازمان‌های پیچیده و بزرگ جوامع امروزی بلکه به کل سیستم‌های سیاسی این جوامع نیز تعمیم داد. میخلز به طور کلی سخن گفتن از سازمان را به منزله سخن گفتن از الیگارشی قلمداد می‌کند. او برای تحلیل چگونگی نیل به الیگارشی در احزاب و جوامع، رویکردی مرکب از جامعه‌شناسی سازمان‌ها و روانشناسی فردی و اجتماعی را برمی‌گزیند.

این ویژگی دترمینیستی اندیشه میخلز، از ابتدا تا انتهای اثرش بدون هیچ‌خدشه‌ای مشهود است به طوری‌که صدق قانون آهنین الیگارشی را در همه جا و برای همیشه می‌داند و ضمناً هرگونه راه و روشی را نیز برای خروج از این وضع بیهوده ارزیابی می‌کند. میخلز می‌گوید:

در مورد راه‌های مقصود برای جلوگیری از الیگارشی هم تاریخ وسیعاً عدم کفایت و قدرت، این راه‌ها را به ثبوت رسانده است. هرگاه که بخواهیم از طریق قانون، سلطه‌ی رؤسا را محدود کنیم این رؤسا نیستند که عقب می‌نشینند بلکه قانون است که جا می‌زند. با وجود این، او معتقد است که دموکراسی از آنجا که دست کم در تخفیف مرض الیگارشی مؤثر است می‌تواند به عنوان یکی از اشکال زندگی اجتماعی متضمن کمترین بدی باشد. حسن دیگر دموکراسی تقویت شایستگی افراد در انتقاد و نظارت است. میخلز با صراحت اعلام می‌کند که با وجود نقایص جدایی‌ناپذیر دموکراسی به آن اعتقاد دارد و می‌گوید هرچه انسان به امتیازات دموکراسی بر نظام‌های اشرافی، که حتی خوب هم کار کنند بیشتر آگاه شود، امکان بازگشت به چنین نظام‌هایی کمتر

می شود (مصلح، 1385، 33)

بعد از بررسی اندیشه های موسکا و میخلز به بررسی آراء ویلفردو پاره تو می پردازیم زیرا که وی یکی از مشاهیر مطرح نظریات کلاسیک در باب الیتسم است و دراین خصوص مباحث جالبی را مطرح کرده است.

7- ویلفردو پاره تو:

از مهم ترین نظریه پردازان که بر حکومت اقلیت تأکید دارد، ویلفردو پاره تو است. پاره تو جامعه شناس و اقتصاددان ایتالیایی از بنیان گذاران مکتب لوزان در کنار استاد خود "والراس"، از پیروان اقتصاد ریاضی است. او به عنوان یک جامعه شناس، واقع بین و عمل گرا بود.

مهمترین اثر او، رساله جامعه شناسی عمومی است که در سال 1916 در فلورانس انتشار یافت، با این حال تأثیر بسیاری بر موسکا و میخلز گذاشته است. به عنوان استاد اقتصاد ملی دانشگاه لوزان در سال های 3-1902 نظام سوسیالیستی را مورد انتقاد شدید قرار داده و یک چنین نظامی را «تصوف ایده آلیستی» خواند که فقط در ذهن عوام امکان پذیر خواهد بود. او کیفیت تشکیل نخبگان را مورد بررسی قرار داده و به همین جهت هم مبارزه ی طبقاتی را کاملاً و یکباره رد نمی کند (صلاحی، 1386، 24-25) شهرت پاره تو به دلیل طرح نظریه نخبگان یا برگزیدگان و گردش نخبگان است (آرون، 1364، 164)

7-1. الیت در آراء پاره تو:

پاره تو، تعریف دقیق و عمیقی از نخبگان ارائه نمی دهد. به تعبیر آرون، نباید فکر کنیم که مفهوم نخبگان و برگزیدگان دارای معنایی عمیق، مابعدالطبیعی یا اخلاقی است. بنابراین هنجاری که با آن می توان نخبگان را تعریف و مصداقش را مشخص کرد، هنجاری فلسفی

و غایت گرا و مطلوب اخلاقی و معطوف به باید ها و نبایدها نیست بلکه هنجاری جامعه شناختی و مبتنی بر واقعیت هایی است که هم اکنون در جامعه ای وجود دارد.

بنابراین مسئله نخبگان عبارت است از وجود دسته یا دسته های اجتماعی که ویژگی های آن را می توان به نحوی عینی درک کرد. درستی یا نادرستی، حقانیت داشتن یا نداشتن آنها اصلاً مطرح نیست. نخبگان عبارت از کسانی اند که در مسابقه زندگی، نمره های خوبی گرفته اند. پاره تو به هرکس در حوزه فعالیت اجتماعی خود، نمره ای می دهد که معرف موفقیت او در آن رشته است. مثلاً اگر نمره 20 نشانه موفقیت کامل باشد، نمره صفر یا یک نشان شکست فرد در فعالیت مذکور است.

به این ترتیب، پاره تو اولین گام در نظریه اش را برمی دارد و تمام نخبگان زنان و مردان، و کیلان دادگستریف بازرگانان، ورزشکاران، روحانیون و فعالان سیاسی را که نمره ی بیست می گیرند، جدا می سازد. نکته ظریفی که در تعریف نخبگان باید بدان توجه کرد، ذکر تفاوت دو هنجار جامعه شناختی و فلسفی است. نخبگان نه بر اساس هنجار دینی و اخلاقی یا فلسفی، بلکه بر مبنای هنجار جامعه شناختی شناسایی می شوند. بنابراین مراد از نخبگان، تقسیم انسان ها به آدم خوب یا بد نیست. بلکه نخبگان افرادی هستند که عملاً قدرت را در دست دارند و لزوماً دارای فضایل اخلاقی و آرمانی ویژه ای نیستند (برزگر، 1386، 62-61)

7-2. الیت و توده:

پاره تو افراد جامعه را به دو دسته تقسیم می کند؛ الیت و توده. منظور او از الیت، طبقه ای است که متشکل از افرادی است که در حوزه های گوناگون فعالیت بشری توانسته اند بیشترین دستاوردها را داشته باشند، به گونه ای که اگر قرار باشد نمره ای به آنها دهیم بالاترین نمره را کسب می کنند و توده نیز شامل بقیه افراد می شود.

پاره تو معتقد است این تعریف، بدون ارزش گذاری، بیطرفانه و کاملاً عینی است و حتی نام طبقه‌ی حاصل از چنین افرادی می‌تواند به جای الیت، حرفی از حروف الفبا باشد. توجه به این نکته مهم است، که از نظر پاره تو همواره در گروه الیت، افرادی وجود دارند که لایق قرار گرفتن در آن نیستند، مانند برخی موقعیت‌های به دست آمده به طور موروثی، و برعکس در توده کسانی هستند که باید در الیت جای گیرند. بنابراین قرار گرفتن در الیت، ممکن است اتفاقی باشد و نه قطعاً به دلیل توانایی‌های فردی، (مصلح، 1385، 26)

3-7. الیت سیاسی و غیرسیاسی:

در معنای محدودتر می‌توان نخبگان را به حوزه سیاست و حکومت محدود کنیم. بنابراین از درون سبد نخبگان اجتماعی، که اشخاص موفق از لحاظ اجتماعی و سیاسی بوده‌اند، مجدداً دست به انتخاب می‌زنیم و صرفاً نخبگان حکومتی را مدنظر قرار می‌دهیم. به تعبیر دیگر، تنها بخشی از نخبگان اجتماعی که دارای استعداد و شم سیاسی هستند و توانایی حضور در حوزه سیاست را دارند یا توان تأثیر گذاری دارند، مدنظر هستند. بنابراین ما در جامعه دو قشر داریم:

الف) قشر پائین یعنی طبقه‌ی خارج از نخبگان و برگزیدگان.

ب) قشر بالا یا نخبگان که خود به دو دسته تقسیم می‌شود: برگزیدگان حکومتی و برگزیدگان غیرحکومتی (برزگر، 1386، 63)

4-7. الیت و جامعه باز و بسته:

چون جامعه هیچ‌گاه ساکن نمی‌ماند، پس انتقال از گروه شیران به روبهان و برعکس همواره در جریان خواهد بود. با افزایش نفوذ شیران در گروه حاکمه و سپس تمایل آنها به طبیعت روبهان، این تعادل را برهم می‌زند و این حرکت ادامه خواهد داشت. همانطور که پاره تو می‌گوید لازمه جامعه حرکت است، او معتقد است که

همیشه حرکتی از پائین به طرف بالا در جامعه جریان دارد. اگرچه برگزیدگان حاکم سعی دارند از این حرکت جلوگیری به عمل آورند ولی معمولاً نتیجه کار کاملاً موفقیت‌آمیز نخواهد بود. در این رابطه او جامعه را ابتدا به دو جامعه افراطی تقسیم می‌کند: جامعه‌ی باز و جامعه‌ی بسته. جامعه‌ی باز، جامعه‌ای است که در آن این حرکت با سرعت و شدت انجام می‌گیرد ولی در جامعه بسته این حرکت به آرامی جریان دارد و تقریباً فاقد تحرک محسوس است.

به عقیده پاره تو، جوامع متعادل و حقیقی بین این دو جامعه افراطی قرار دارد. اگر این جریان یعنی حرکت از پائین به بالا متوقف شود، جامعه ایستا و فاسد می‌شود. پاره تو عقیده دارد که حکومت‌های موروثی معمولاً دهقانان، تجار و صنعتگران را در مشاغل خود مقید ساخته و بدین ترتیب کاست به وجود می‌آورند. از نظر او، سیستم سرمایه داری آزاد بهترین تضمین‌کننده‌ی یک جامعه‌ی متعادل است. پاره تو به یک نظام سیاسی می‌اندیشد که در عین آمرانه بودن، متعادل نیز باشد، یعنی شهروندان و به ویژه متخصصان و روشنفکران محفوظ می‌دارند. به عبارتی بهتر، وی لیبرالیسم فکری در جامعه را ضروری می‌داند و نسبت به دموکراسی، بی‌اعتنا و آن را بی‌ثمر و واهی می‌داند (صلاحی، 1386، 27-28).

7-5. پاره تو و نظریه گردش نخبگان:

پاره تو، برگزیدگان حکومتی را به دو جناح تقسیم می‌کند؛ یکی حاکم که قدرت دارد و دیگری که حاکم نیستند (آبراکرامبی، 1380، 272). پاره تو مدعی است که تجربه تاریخی، نشان دهنده الیگارشی و چرخش دائمی بین برگزیدگان حکومتی است (pareto, 1966,99).

پاره تو می‌نویسد:

طبیعتاً باید در بررسی مسائل سیاسی به این امر توجه کافی و وافی مبذول داشت که

چگونه گروه‌های مختلف جمعیتی در یکدیگر ادغام می‌شوند. فردی که از یک گروه اجتماعی به گروه دیگری می‌پیوندند، احساسات و تمایلات والگوه‌های رفتاری معینی را که در گروه اولیه کسب کرده، با خود به گروه دوم انتقال می‌دهد. این جابجایی گروه‌ها در شرایط خاص و استثنایی را، یعنی در شرایطی که فقط دو گروه نخبه در جامعه وجود داشته باشد، گردش ادواری نخبگان می‌نامیم (pareto, 1969, 248)

بنابراین پاره تو، جامعه را ترکیب ناهمگنی می‌داند که در یک سو انبوه غیر متشکلی از افراد مقهور و تحت سلطه و در سوی دیگر گروه یا گروه‌های کوچک مسلط یا درصد سیطره بر جامعه قرار دارند. وی اعضای این گروه‌ها را نخبگان می‌داند که نقش ممتازی در حاکمیت سیاسی جامعه دارند. جوهره انقلابات سیاسی از دیدگاه پاره تو، جابه‌جایی یک دسته از نخبگان جدید با نخبگان فرسوده‌ای است که استعداد و لیاقت‌های گذشته را برای استمرار حاکمیت خویش از کف داده‌اند و مردم در این میانه تنها سپاهیان بی‌نام و نشان این نخبگان باتدبیر در مبارزه برای تصاحب قدرت بوده‌اند.

طرح مفهومی پاره تو، بر این تصور پای می‌فشارد که در هر جامعه‌ای اقلیتی وجود دارد که بر بقیه‌ی جامعه حکومت می‌کند. این اقلیت یا به عبارت دیگر طبقه سیاسی یا نخبگان حاکم متشکل از افرادی است که مناصب فرماندهی سیاسی را اشغال کرده‌اند و می‌توانند مستقیماً بر تصمیمات سیاسی تأثیر بگذارند. اقلیت مزبور طی یک دوره زمانی، گاه به طور عادی و گاه از طریق گرفتن اعضای جدیدی از قشرهای پایین‌تر جامعه، گاهی به وسیله داخل شدن گروه‌های اجتماعی جدید در آن، و گاه نیز انقلابات به واسطه‌ی جانشین شدن یک گروه نخبه‌ی مخالف به جای گروه نخبه‌ی مستقر دستخوش تغییراتی می‌شود. (برزگر، 1386، 64)

نظریه‌ی گردش ادواری نخبگان و تحول بر این فرض استوار است که آن گروه برجسته از نخبگان که می‌توانند قدرت را به چنگ آورند، دارای وزنه‌ی سنگینی از عناصر شیرصفت هستند و شجاعت حمله به مناسبات پوسیده نظم کهن را دارند و میان‌شانونعی

عصبیت و همدلی فوق العاده وجود دارد. اما پس از چندی به محض آنکه رقبا را از صحنه خارج کردند خود از درون به نزاع برخاسته و از آنجا که قدرت همواره میل به تمرکز و تک قطبی و انحصاری شدن دارد، دورانی از فجایع و تصفیه حساب های خونین میان گروه نخبه تازه به قدرت رسیده شروع می شود و سرانجام به حذف مؤتلفین می انجامد. آنگاه، رخوت و سستی یا تجمل گرایی و روباه صفتی که ناشی از نزدیکی مزوران به قطب پیروز است، بر آنها سایه می افکند و شرایط برای چرخش آماده می شود.

گروه نخبه ای که در مقابل بحران های داخلی و خارجی احساس ضعف کند، مجبور است برای حفظ قدرت، افرادی را از طبقه ی محکوم - توده ها- به درون خویش بپذیرد که طرفدار اعمال زور باشند و بتوانند به مقابله با تهدیدات درون جامعه ای و بیرونی بپردازند. بدین ترتیب به تدریج گروه جدیدی از نخبگان یعنی نخبگان محافظه کار شکل می گیرد و در نهایت گردش ادواری از نو شروع می شود.

البته پاره تو برای تحقق این گردش، بسیج و تحرک آزاد منشانه را شرط اصلی و ضروری می داند و می گوید:

اصولاً هر فرد برای دستیابی به درجه و مقام اجتماعی در جامعه از شانس مشابه و یکسانی برخوردار است یعنی شانس که پاسخگوی مناسب به قابلیت رفتار، کردار و عمل او است (ازغندی، 1385، 37)

به اعتقاد پاره تو، وجود تعارض منافع میان طبقات صدرنشین و پایینی، با حرکت دائمی و متقابل از پایین به بالا و از بالا به پایین کاملاً ملازم است. صدرنشین ها مجبور هستند برای ادامه ی حیات خویش از پایین نشینان نیرو بگیرند و در نهایت گروه نخبه مجبور است دیر یا زود شکست خود را بپذیرد. چون هر جامعه ای لزوماً گردش دائمی از پایین به بالا دارد، در نتیجه هیچ گروه نخبه ای نمی تواند جاودانه باقی بماند. به این دلیل، پاره تو تاریخ را "گورستان اشرافیت ها" می داند.

پاره تو در قالب این عبارت، یکی از اندیشه های بنیادی نظریه سیاسی خود، یعنی گردش

ادواری نخبگان را صورت بندی کرد. در هر حال، به باور پاره تو، واقعیت‌ها نشان می‌دهد که خلاً حاصل از برکناری گروه نخبه می‌بایست توسط مستعدترین عناصر از طبقات پایین نشین پر شود، به عبارت دیگر، سقوط یابی اعتباری یک گروه نخبه موجب جابجایی سریع نخبگان خواهد شد. در این مرحله به طور قطع انقلاب رخ خواهد داد (همان، 37)

پاره تو بارها و بارها با استفاده از همین عبارت «گردش افراد میان دو قشر» به پدیده‌ی گردش نخبگان اشاره دارد:

در قشر بالاتر جامعه، دومین دسته از ذخایر ثابت یا بقایا آهسته آهسته رو به ضعف می‌گذارند تا باردیگر با موج‌های برخاسته از قشر پایین تر تقویت گردند. در عین حال پاره تو به نوع دیگری از تحرک اجتماعی که برای تعادل جامعه اهمیت حیاتی دارد، یعنی به ظهور و به قدرت رسیدن گروه‌های نخبه جدید نیز اشاره می‌نماید. او ظاهراً این نوع تحرک اجتماعی را با گردش ناکامل نخبگان در مفهوم نخست آن پیوند می‌دهد، اما روشن است که آن را به عنوان جنبه‌ای از مفهوم کلی گردش نخبگان نیز به شمار می‌آورند.

ماری کولابینسکا، یکی از شاگردان پاره تو در اثری تحت عنوان "گردش نخبگان در فرانسه" که مورد تحسین خود پاره تو واقع شد، انواع مختلف گردش نخبگان را به شکل دقیق تری مشخص ساخته است. کولابینسکا سه نوع گردش را از هم متمایز می‌سازد. نخست گردشی که میان دسته‌های مختلف خود گروه نخبه‌ی حاکم رخ می‌دهد. دوم گردش میان گروه نخبه و بقیه مردم که خود می‌تواند به یکی از دو شکل زیر باشد؛ ممکن است افرادی از قشرهای پایین تر، موفق به ورود به درون گروه نخبه‌ی موجود شوند، یا ممکن است افرادی از قشرهای پایین تر، گروه‌های نخبه‌ی جدیدی تشکیل دهند و سپس بر سر قدرت با گروه نخبه‌ی موجود وارد مبارزه گردند (باتامور، 1381، 56)

7-6. آنترپولوژی پاره تو:

از نظر پاره تو انسان دارای خصلتی است که در تاریخ، دگرگونی کلی و عمده‌ای در آن

راه پیدا نمی کند. او رفتارهای انسانی را به دو دسته ی مجزا تقسیم می کند. یک دسته رفتارهای عقلانی یا منطقی و دیگری رفتارهای غیر عقلانی یا احساسی. پاره تو معتقد است که گرچه بیشتر زندگی انسان شامل رفتارهای مبتنی بر احساس است از آنجا که انسان موجودی استدلال گر است، از این توانایی برای توجیه کردن و منطقی جلوه دادن اعمال غیرعقلانی و احساساتی خود سود می جوید. بنابراین در پشت هر کنش انسان اجتماعی می توان انگیزه های احساسی و غیر منطقی را یافت. او در این باره می گوید:

انسان ها از احساس و منافع شان پیروی می کنند اما تصور اینکه پیرو عقلشان هستند برایشان خوشایند است، بنابراین به طور پسینی در پی نظریه هایی می گردند که اعمالشان را منطقی جلوه دهد و همیشه هم چنین نظریاتی را می یابند.

هرچند پاره تو زیاد به تعاریف اهمیت نمی دهد برای توضیح آنچه کنش منطقی می نامد، میگوید: منظور ما از کنش منطقی، یک بار برای همیشه این است که عملیات انجام شده نه تنها از لحاظ کسی که فاعل آنهاست، بلکه از لحاظ کلیه کسانی که شناخت های گسترده تری دارند، منطقاً با هدف های خود مرتبط باشند یعنی منظور ما از کنش منطقی آن نوع کنش هایی است که هم از لحاظ ذهنی وهم از لحاظ عینی معنای فوق را دارا باشند. سایر کنش ها را غیر منطقی می دانیم که البته مقصود از آن بی منطقی نیست (مصلح، 1385، 23-24)

پاره تو بیشتر نوع دوم یعنی کنش های غیر منطقی را بیشتر مورد تجزیه تحلیل قرار داده و نتیجه گیری می کند. به عقیده ی او رفتارهای غیر منطقی توسط باقی مانده ها و مشتقات هدایت می شوند. پاره تو باقیمانده ها را به عنوان غریزه های اساسی که تأثیر دائم بر رفتار شخصی دارد، تعریف می کند. در حالیکه مقصود او از مشتقات، تفسیر باقی مانده هاست. به کلام دیگر اگر باقی مانده ها را اصول فرض کنیم، مشتقات را باید تئوری آن در نظر بگیریم (صلاحی، 1386، 26)

پاره تو شش دسته غرایز و احساسات اساسی (باقیمانده) را نام می برد که عبارتند از:

1- غریزه یا ذخیره ثابت ترکیبات؛

این غریزه که در توانایی تفکر، خلاقیت و ابتکار تجلی می‌یابد. هرگونه ترکیب و تألیف و ابتکار و نیل به کشفیات و امور غیر منتظره مظهر این غریزه است و عامل اصلی ترقی تمدن بشریه شمار می‌رود. این غریزه، مبنای مشترک الهیات، فلسفه و علم است. این سه فعالیت احتمالاً مظاهر وضع روانی یکسانی هستند. ماده‌ی خام و تشکیل دهنده‌ی غریزه ترکیب، تصورات، تخیل و حدسیات انسان است. این غریزه اغلب در میان الیت‌ها، علمی، اقتصادی و سیاسی و نظامی رشد می‌کند ولی در بین توده‌ها گسترش نمی‌یابد.

2- غریزه یا ذخیره ثابت تداوم مجموعه‌ها؛

یعنی عادات، رسوم، سنن و عقاید که روی هم رفته تشکیل دهنده فرهنگ است. این غریزه در توده‌ها متمرکز است. اعتقاد داشتن، اساس این غریزه‌ها به شمار می‌روند، خواه اعتقاد به مذهب یا ایدئولوژی سیاسی. به سخن دیگر موضوع چنین غریزه‌ای اساساً غیر عقلانی است و باید صرفاً مورد ایمان و اعتقاد قرار بگیرد. این غریزه موجب تداوم و همبستگی زندگی اجتماعی می‌گردد.

3- غریزه یا نیاز ابراز احساسات؛

این غریزه از طریق اعمال آشکار و مراسم صورت می‌گیرد. در همه جوامع نیاز به ابراز احساسات به طور آشکار در پدیده‌هایی چون شعایر و مراسم مذهبی، نمایش‌های جمعی و اعمال جمعی خود جوش ظاهر می‌شود (بشیریه، 1386، 71)

4- بازمانده‌های مربوط به جامعه پذیری؛

غریزه‌ی اجتماعی بودن که به زندگی مدنی انسان مربوط می‌شود. به حکم این غریزه انسان نیاز به زندگی اجتماعی دارد. تفریحات، مذهب، سیاست و غیره مظاهر و وسایل تأمین این غریزه هستند. نیاز انسان به تقلید و همگونگی با دیگران از همین غریزه

برمی‌خیزد. احساسات مربوط به ضرورت وجود سلسله مراتب اجتماعی ناشی از همین غریزه است.

5- غریزه همبستگی فردی و احساس داشتن تعلقات؛

احساس مالکیت که اساس تعادل اجتماعی است ناشی از این غریزه است. انسان از غریزه ی صیانت نفس الهام می‌گیرد نه از آرمان عدالت. در واقع برخلاف نظر پاره تو این غریزه یا احساس کاملاً عقلانی است.

6- غریزه و بازمانده های جنسی:

غریزه جنسی که برخلاف غرایز دیگر کاملاً زیستی است. به نظر پاره تو، تابوها، تقوا و زهد و ریاضت کشی راه های گوناگون پنهان کردن خواست جنسی هستند. تقوا و فضیلت تنها پوشش دروغینی برای پنهان کردن شهوت طلبی است. غریزه جنسی در ادبیات و هنر آشکار می‌گردد. اما مشتقات توجیهات شبه عقلانی غرایز هستند که مردم به اشتباه آنها را به عنوان علل رفتار خود تلقی می‌کنند. به منظور آنکه مردم را به انجام عملی به شیوه ی خاص ترغیب کنیم باید لزوماً به مشتقات متوسل شویم، زیرا از طریق مشتقات می‌توان بر احساسات مردم انگشت گذاشت (همان، 72)

پاره تو مشتقات را همانند بقایا به طبقات مخلف تقسیم می‌کند:

الف- در طبقه اول فقط مفروضات مطرح میشود. با جملاتی که در حکم تصدیق بی چون و چرا است. در این طبقه انسان به جملاتی برمی‌خورد مانند آن چیزی را که من نمی‌توانم به تو بدهم، هیچ احدی نمی‌تواند به تو دهد یا تحمل بی‌عدالتی بسیار راحت تر است تا اعمال بی‌عدالتی.

ب- طبقه ی دوم شامل کلیه ی توجیهاتی می‌شوند که بر اقتدار، سن یا عادات معمولی مبتنی هستند.

مثال جالب توجه در این زمینه می‌تواند این باشد که فردی رفتار خویش را با جمله

ذیل توجیه نماید: خوب، آدم همین طوری به کاری دست می زند.

ج- در طبقه سوم، احساسات و اغراض فردی و جمعی مطرح می شوند و به عبارت دیگر، طبقه سوم شامل ادله ظاهراً عقلایی می شوند که احساسات موجود در جامعه را مخاطب قرار می دهند. در این حالت با مشتقاتی سروکار داریم که بر تراکم متافیزیکی استوار هستند.

د- در طبقه چهارم، پاره تو از مشتقاتی بحث می کند که صرفاً با حرفها و جملاتی به دور از واقعیت ها توجیه می شوند. مفاهیمی چون حقانیت، عدالت، فرد هستند. تمام طباع عقلی، دو پهلو و مبهم هستند و فقط موجب برانگیختن احساسات می شوند. تمثیل ها، سمبل ها و به نحوی نیز ارزش های اخلاقی به این طبقه چهارم از تقسیمات درونی مشتقات، تعلق دارند. (ازغندی، 1385، 33)

وی معتقد است این شش طبقه به صورت یک شبکه واحد باقیمانده ها را حفظ می کند ولی از نظر او، گزینه وبقا بیش از نیاز یا بازمانده اهمیت دارد و در نتیجه گیری ها از تلفیق دو طبقه ی اول و دوم استفاده می کند. او تحت تأثیر ماکیاولی عقیده دارد که انسان هایی که دارای گزینه ترکیب هستند، بسیار هوشمند و خلاق هستند، اگرچه به قدر کافی شجاع "نمی باشند و به چنین شخصیتی، طبیعت روباه می دهد (صلاحی، 1386، 26)

پاره تو با استفاده از دیدگاه ماکیاولی به دوگروه از نخبگان یعنی روبهان و شیران اشاره می کند تا بدین وسیله ساختارهای نخبه حاکم را نشان دهد. این دوگروه در دو طرف پیوستار فرمانروایی قرار می گیرند. روبهان تلاش می کنند تا رضایت حکومت شوندگان را بدست آورند و از زور استفاده نکنند. روبهان؛ زیرک، هنرمند و مبتکر هستند. اما در مواقعی که حکومت با بحران مواجه است، انسان دوستی بی مورد آنها منجر به سازش و صلح جویی می شود. بنابراین زمانی که تمام تلاش ها برای یافتن راه حلی سیاسی به شکست انجامد، حکومت به شکل خطرناکی رو به ضعف می نهد.

شیران، قطب مخالف را تشکیل می دهند. آنها مردان قدرت، ثبات و انسجام، سرد، بدون

روح و غیر خیال پرداز هستند. آنها صرفاً خدمت به خود را در نظر دارند و برای رسیدن به موفقیت یا حفظ آن از زور بهره می برند. شیران، مدافعان وضع موجود در دولت و جامعه مدنی هستند. آنها احتمالاً برای حفظ نظم عمومی، مذهب و سنت سیاسی از خود تعهد و حمیت نشان می دهند. به نظر پاره تو، اشتراکی میان این دو نوع نخبه است. حکومت ایده آل پاره تو، حکومتی است که دارای هردوی این ویژگی ها باشد و میان آنها موازنه برقرار نماید (ایوانز، 1384، 361) به همین دلیل است که «پری» اندیشه های پاره تو را در دسته بندی خویش در رویکرد روان شناختی قرار می دهد (Parry, 1969,143)

الیتیسیم های کلاسیک مد نظر پری	دسته بندی مبتنی بر رویکرد
1- موسکا و میخلز	رویکرد سازمانی
2- ویلفردو پاره تو	رویکرد روان شناختی
3- جیمز برنهام	رویکرد اقتصادی
4- رایت میلز	رویکرد نهادی

8- نقد تعریف پاره تو از واژه ی الیت:

با دقت در مضمون تعریف پاره تو، مفروضات و نتیجه گیری های آن در چند محور اساسی نقدپذیر به نظر میرسد:

1- اینکه با چه معیاری در هر شاخه فعالیت های بشری، امتیازات را تقسیم کنیم بسیار مهم است و پاره تو به سادگی از آن گذشته و دستاورد محوری را به عنوان یک ارزش مثبت در تمام حوزه ها، مفروض و به مثابه معیار مناسب معرفی کرده است. تعداد مشتری که پاره تو آن را نشانه ی کارآمدی دانسته، نه تنها برای سنجش کارآمدی کافی نیست بلکه صرفاً در حوزه ی مشاغل خدماتی موضوعیت دارد، آن هم

مشاغلی که با منافع ملموس مشتریان در ارتباط است. به طور کلی آنچه از تعریف پاره تو درک می‌شود این است که نخبه باید از روی دستاوردهایش، بدون توجه به چگونگی کسب آنها شناخته شود درحالی‌که کاملاً برعکس، نخبه باید با توجه به فرایندی که در کسب دستاوردها پشت سرگذاشته از دیگران که حتی همان دستاوردها را دارند، مشخص گردد.

2- طبق نظریه پاره تو، برای تعیین الیت به عنوان فرد و طبقه باید در تمام شاخه‌های فعالیت بشری اقدام به نمره دادن کنیم. اینجا دو مشکل پیدا می‌شود؛ اول اینکه تعدد و تنوع بسیار زیاد شاخه‌های فعالیت انسان مانع تعیین و جامع و مانع بودن الیت می‌شود، مشکل دوم این است که تفاوت زیاد بین شاخه‌های فعالیت بشری موجب عدم نزدیکی و تجانس برگزیدگان آنان می‌شود. این اختلاف به قدر کافی شدید و عمیق و واضح هست که به کاربردن مفهوم طبقه را متفی نماید. اما مسأله مهمتر این است که اصلاً نمی‌شود تمام افراد با نمره‌ی بالا در تمام شاخه‌ها را به طور فرضی کنار یکدیگر قرارداد و تعریف درستی از این طریق ارائه داد. بنابراین عدم توجه به تفاوت‌های زیاد رشته‌های عمل اجتماعی انسان و بی‌توجهی به ذهن و اختلافات ذهنی از یک سو و درهم آمیختن مفهوم الیت با طبقه، که معنای اقتصادی و جامعه‌شناختی خاص خود را دارد و از سوی دیگر، زمینه را برای ناقص و مبهم بودن تعریف مذکور فراهم کرده است. (مصلح، 1385، 48-50)

3- مهمترین ایرادی که بر نظریه پاره تو و کل نظریه الیتسم کلاسیک از نظر جامعه‌شناسی سیاسی وارد است، این است که رابطه‌ی قدرت سیاسی با ساخت جامعه و اقتصاد را بدون آنکه استدلالی در این باره عنوان شود نفی می‌کند و یا نادیده می‌گیرد. صرف بیان اینکه در هر جامعه‌ی سیاسی همواره تنها یک الیت حاکم است روشنگر مسائل مهم مورد نظر جامعه‌شناختی مانند ماهیت اجتماعی قدرت، تنوع گروه‌های حاکمه در کشورهای گوناگون، نحوه‌ی ارتباط قدرت سیاسی با گروه‌های اجتماعی و

غیره نیست. توده ها هم به صورتی که در این نظریه عنوان می شود لزوماً بی شکل نیستند. (بشیریه، 1386، 73)

4- تأکید پاره تو بر جدایی ارزش ها و شخصیت از دستاوردهای افراد، حاصل نگرش پوزیتویستی او است. گذشته از این نکته که خود چنین تفکیکی به عنوان یک ارزش، جای نقد دارد. به دلیل مکن نبودن چنین جداسازی، تضادهایی را پدید آورده که نه تنها خود پاره تو بلکه کسانی مثل ماری کولابینسکا را هم گرفتار کرده است.

5- طبق تعریف پاره تو، قرار است که افراد به طور بالفعل براساس دستاوردهایشان بدون توجه به چگونگی دست یابی به آنها به توده و الیت تقسیم شوند بنابراین دست یابی اتفاقی یا اشتباهی که بیانگر چگونگی و چرایی الیت بودن ونه الیت شدن است منتفی است، مثلاً طبق این تعریف، هرکس قدرت دارد الیت محسوب می شود که البته درمورد الیت حاکم چنین تعریفی را نیز مطرح کرده است، اما از آنجا که خود پاره تو به نادرست بودن چنین برداشتی پی برده، برای توضیح، ذکر کرده است که همیشه افرادی هستند که به طور اتفاقی و بدون داشتن لیاقت در میان الیت قرار گرفته اند.

با طرح این مسئله از طرفی موضوع فرایند و چگونگی دست یابی را که پیش تر در تعریفش رد کرده بود پذیرفته و از طرفی نقض تعریف خود را آشکار کرده است. برای روشن تر شدن موضوع، فردی را در نظر می گیریم که دارای نفوذ و تأثیرگذاری سیاسی است و ما طبق تعریف پاره تو بدون پرسش از چگونگی کسب این موقعیت و صرفاً به دلیل بالفعل بودن توان تأثیرگذاری، او را الیت می نامیم. اما بعد می فهمیم که این فرد فقط به خاطر موقعیت پدرش دارای نفوذ شده و در اینجا براساس تبصره ی پاره تو، او از تعریف الیت خارج است، همین حکم درباره ی یک میلیونر و بسیاری از رشته های دیگر هم صدق می کند (مصلح، 1385، 52-50)

البته اینها فقط پاره ای از نقدهای وارد شده بر بدنه ی نظریه ی نخبه گرایی پاره تو است و اندیشمندان مختلف مثل رابرت دال نقدهای متنوعی بر الیتسیم وارد کرده اند.

نتیجه‌گیری

همیشه بشر با این سوال مواجه بوده است که حکومت حق چه کسی یا چه کسانی می‌تواند بر مردم حکومت کنند؟ یکی از پاسخ‌ها توسط نخبه‌گرایان مطرح شده است. نظریه نخبه‌گرایی بر این اساس استوار است که در هر جامعه‌ای افرادی هستند که به علل و انگیزه‌های متفاوت از موقعیت برجسته‌ای برخوردار هستند و در سازمان‌های مختلف سیاسی و اجتماعی نقش تعیین‌کننده‌ای در تصمیم‌گیری بازی می‌کنند. به عبارتی در این نظریه شاهد شکل‌گیری دو طبقه هستیم؛ یکی فرادست (نخبگان) و دیگری فرودست، که همواره طبقه‌ی اول بر طبقه‌ی دوم استیلاء داشته و وظیفه هدایت و رهبری جامعه را عهده‌دار هستند. ظهور این نظریات الیتستی سستی و کلاسیک در ایتالیا بوده و در اندیشه‌های اشخاصی چون پاره‌تو، موسکا و میخلز دیده می‌شود. در این میان ویلفردو پاره‌تو از جایگاهی برجسته برخوردار است. وی با رویکردی روانشناسانه و نوع‌نگاه ماکیاولیستی به انسان، نظریه نخبگان حاکم را مطرح ساخته است. وی تمامی اقدامات و افعال مهم موجود در جامعه را ناشی از فعل‌گروه نخبه می‌داند و اندیشه‌های مارکسیسم و به‌طور خاص اندیشه‌های کارل مارکس است و در عین حال پیرو لیبرالیسم فکری در جامعه است. از اندیشه‌های مهم پاره‌تو در راستای اندیشه‌های نخبه‌گرایانه وی، نظریه گردش ادواری نخبگان است. وی معتقد است که همیشه دو طبقه [شیر و روباه] در حال جابجایی هستند البته میزان این جابجایی به نوع جامعه - بسته یا باز - بستگی دارد. البته نباید فراموش کرد که اندیشه‌های پاره‌تو با نقدهایی مواجه شده‌اند که این انتقادات در اندیشه‌های بازسازی شده الیتسم کلاسیک در قالب نخبه‌گرایی مردن، سامان یافته‌اند.

منابع

- 1- ازغندی، علیرضا (1385): *نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب*، تهران، نشر قومس.
- 2- ایوانز، مارک (1384): *نخبه گرایی*، در روش و نظریه در علوم سیاسی، تألیف مارش و استوکر، ترجمه حاجی یوسفی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- 3- آرون ریمون (1364): *مراحل اساسی اندیشه در جامعه شناسی*، ترجمه پرهام، انتشارات انقلاب اسلامی.
- 4- با تامور، تی، بی (1381): *نخبگان و جامعه*، ترجمه علیرضا طیب، تهران، شیرازه.
- 5- تنسی، استفان. دی (1374): *مبانی علم سیاست*، ترجمه حمیدرضا ملک محمدی، تهران، نشر دادگستر.
- 6- مارش، دیوید و جری استوکر (1384): *روش و نظریه در علوم سیاسی*، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- 7- عظیمی دولت آبادی، امیر (1387): *منازعات نخبگان سیاسی و ثبات سیاسی در جمهوری اسلامی ایران*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- 8- عنایت، حمید (1386): *بنیاد فلسفه سیاسی در غرب*، با مقدمه و به اهتمام حمید مصدق، تهران، نشر زمستان.
- 9- صلاحی، ملک یحیی (1386): *اندیشه های سیاسی غرب در قرن بیستم*، تهران، قومس.
- 10- بشیریه، حسین (1386): *جامعه شناسی سیاسی*، نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی، تهران، نشرنی.
- 11- گنون، رنه (1372) *بحران دنیای متجدد*، ترجمه دهشیری، تهران، امیرکبیر.
- 12- نوروزی، محمد جواد (1380): *فلسفه سیاست*، قم، موسسه آموزشی امام خمینی.
- 13- مصلح، پگاه (1385): *نخبه گرایی مشارکتی (براساس بازسازی مفهوم نخبه در گفتمان دموکراتیک)*، تهران، قصیده سرا.
- 14- موسکا، گائتانو و گاستون بوتو (1377): *تاریخ عقاید و مکتب های سیاسی از عهد*

- باستان تا امروز، ترجمه حسین شهید زاده، تهران، نشر مروارید.
- 15- ربانی، رسول و ابراهیم انصاری (1385): *جامعه‌شناسی قشرها و نابرابری‌های اجتماعی*، اصفهان، دانشگاه اصفهان و تهران، سمت.
- 16- راش، مایکل (1381): *جامعه و سیاست؛ مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، سمت.
- 17- کنگ، استوارت (1383): *چهارچوب‌های قدرت*، ترجمه مصطفی یونسی، بامقدمه محمدرضا تاجیک، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- 18- میخلز، ربرت (1385): *جامعه‌شناسی احزاب سیاسی*، مطالعه‌ای در مورد گرایش‌های الیگارش‌ی در دموکراسی‌ها، ترجمه دکتر احمد نقیب زاده، تهران، قومس.
- 19- برزگر، ابراهیم (1386): *تاریخ تحول دولت در اسلام و ایران*، تهران، انتشارات سمت.

- 19- Mosca, G(1939): **The Ruling Class**, New York , Mc Graw Hill.
- 20- Tawney, R.H(1931): **Equality**, Allen unwin , London.
- 21- Laswell. H and M.Kaplan (1950): **power and society**, New Haven.
- 22- parry ,G(1969): **political Elites** , London , unwin.
- 23- Pareto, V (1966): **Sociological Writings**, London, Pall Mall.
- 24- Pareto, vilferdo (1969): **Allgempine Sociologie** , Frankfurt.